



آلبوم «ردیف هفت دستگاه موسیقی ایرانی» محسن نغزرونیایی شد

### مضرب‌هایی زلال از سرچشمه نغمه‌های ایرانی

به گفته محسن نغز، «ردیف موسیقی ایرانی عهد بزرگان و موسیقیدانان ما با موسیقی ایرانی است و اگر کسی با ردیف مخالف است، عهدی با آن ندارد» این آهنگساز، پژوهشگر و نوازنده تار، در مراسم رونمایی از مجموعه تازه‌اش با عنوان «ردیف هفت دستگاه موسیقی ایرانی»...

۲۳



دونده ۱۰۰ متر المپیک رکورد زنان ایران را شکست

### فصیحی: کارم تازه شروع شده است

فرزانه فصیحی، دونده سرعتی، بعد از ۸ سال رکورد ملی ۱۰۰متر زنان ایران را شکست. درست حدود یک ماه بعد از رکورد زنی‌اش در مشهد که فوتوینیش ثبت نکرد. او شنبه در مسابقه قهرمانی کشور ترکیه و رقابت با دونده‌های ۱۰۰ متر خارجی، با ثبت رکورد ۱۱ ثانیه و ۲۴ صدم ثانیه یک بار دیگر نامش را سرزبان انداخت و یک صدم ثانیه کمتر از رکوردی که به نام مریم طوسی بود ثبت کرد.

۲۱



گزارش «ایران» از روند هدایت تحصیلی و اوقات یادگیری در رشته‌های علوم انسانی، معارف و برخی دروس رشته ریاضی

## سیستم تحصیلی در حال مهندسی زدایی است

۱۸

راهکارهای فوری برای برون رفت از چالش‌های جدی پیش روی استان جنوب شرقی کشور

## گلخانه‌ها، راه نجات کشاورزی سیستان و بلوچستان

صفحه ۱۷ را بخوانید

اعتراض وزارت میراث فرهنگی به «حراج ملی»

### خروج آثار تاریخی از کشور جرم است

مطابق ماده ۵۶۱ قانون مجازات اسلامی، هر گونه اقدام به خارج کردن اموال تاریخی، فرهنگی از کشور، هر چند به خارج کردن آن (از کشور) نینجامد، قاچاق محسوب شده و مرتکب، علاوه بر استرداد اموال، به حبس از یک تا سه سال و پرداخت جریمه معادل دو برابر قیمت اموال موضوع قاچاق محکوم می‌شود.

۱۷



یک مقام مسئول مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر:

### مردم دام رادر منازل ذبح نکنند

با افزایش دمای هوا روند افزایشی ابتلا به تب کریمه هستیم که شهرداری مالک خانه‌های استیجاری و بازنگر اصلی اجاره‌داری در تهران شود. به گزارش «ایران»، علیرضا زاکانی شهردار تهران در دیدار خود با بسیج اساتید که در دانشگاه صنعتی امیرکبیر با محوریت بررسی چالش‌های مدیریت شهری برگزار شد، گفت: ماده ۵۵ قانون شهرداری‌ها وظایفی را برعهده مدیریت شهری گذاشته است...

۲۲

ابده شهرداری برای کنترل تورم مسکن

### شهرداری مالک خانه‌های استیجاری باشد

شهردار تهران گفت: در حال دنبال کردن مسیری هستیم که شهرداری مالک خانه‌های استیجاری و بازنگر اصلی اجاره‌داری در تهران شود. به گزارش «ایران»، علیرضا زاکانی شهردار تهران در دیدار خود با بسیج اساتید که در دانشگاه صنعتی امیرکبیر با محوریت بررسی چالش‌های مدیریت شهری برگزار شد، گفت: ماده ۵۵ قانون شهرداری‌ها وظایفی را برعهده مدیریت شهری گذاشته است...

۲۲

بررسی تعارض منافع از آموزش و پرورش تا آموزش عالی

### استفاده سالانه ۱۳۰۰ نفر از فرزندان هیأت علمی از سهمیه

علی امرایی عضو کمیسیون آموزش دیده‌ها شفافیت و عدالت در گفت‌وگو با «ایران» با اشاره به بی‌عدالتی آموزشی و تعارض منافع که خود یکی از شاخص‌های اصلی این بی‌عدالتی است، می‌گوید: قانون اساسی مستقیم و صریح به آموزش رایگان اشاره دارد. زمانی که مدارس غیرانتفاعی وارد چرخه آموزش و پرورش شدند همان موقع نیز شورای نگهبان نسبت به مدارس غیرانتفاعی ایراد گرفت که البته این ایراد درست بود.

۱۸

در پی روزگاری که خیابانها رفتند و کتابفروش‌ها آمدند

## رایحه کتاب کهنه

محمد مصومیان  
گزارش نویس

کتاب‌های قدیمی منتظر رسیدن مشتری هستند. لاید دلتنگ کسی که با اشتیاق آنها را ورق بزند و ساعت‌ها و روزها کنارشان بماند و از خواندنشان سیر نشود. در بازار کتاب ایران این کتاب‌های قدیمی با جلدهای مستهلک و کاغذهای زرد را در راه پله‌ها و گوشه دیوارها می‌شود دید که با طنایی بهم بسته شده‌اند و در صف انتظار هستند تا جایی در قفسه‌های کتابخانه شما پیدا کنند. «بازار ایران» در خیابان آزادی پاساژی است که همه نوع کتابی در آن پیدا می‌شود از نسخ خطی با بیش از ۱۰۰ سال عمر تا کتاب‌های نایابی که از کتابخانه‌های شخصی به این پاساژ نقل مکان کرده‌اند تا شاید صاحبی جدید پیدا کنند.

بازار ایران آن طور که آقای طباطبایی یکی از قدیمی‌های این بازار می‌گوید، در سال ۱۳۴۹ افتتاح شد و در ابتدا خیابان در آن مستقر بودند و بعد از آنها فروشنده‌ها لوازم دندانپزشکی و بعد تعداد زیادی کتابفروش از راه رسیدند: «سال ۱۳۵۷ اینجا تنها سه نفر کتابفروش بودند. در سال ۱۳۶۰ این تعداد به هفت نفر رسید و سال ۷۰ شد ۲۰ نفر و الان تقریباً ۶۰ مغازه کتابفروشی دست دوم دارد که بیشتر آنها صاحب مغازه هستند. اینجا متمرکزترین بازار کتابفروشی دست دوم تهران و ایران است.» آفتاب تند نیمروز، میدان انقلاب را خلوت کرده است. مردم به سرعت از کنار هم می‌گذرند تا به مقصد برسند. در غرب میدان انقلاب بازار ایران کم رفت و آمد است. ابتدای پاساژ پشت بساط کفش فروشی، پیرمردی با عینک تکه استکانی و ریش پرفسوری سفیدی با شوخی و خنده مرا به خرید کتاب ترغیب می‌کند. به بساطش اشاره می‌کند و می‌گوید: «کتاب جادوی بزرگ را خوانده‌ای؟ بخر دیگر.» وقتی امتناع می‌کنم با کنایه می‌گوید: «یکی نغز بازی کند روزگاری که بنشاندت پیش آموزگار» بعد ادامه می‌دهد: «خوبی‌ها می‌آیند اینجا و فکر می‌کنند از آنها باسوادتر نیست. من داستان موسی و خضر را برای آنها تعریف می‌کنم.» وقتی می‌فهمد برای گزارش آمده‌ام، از روزگاری می‌گوید که در این پاساژ مغازه کتابفروشی دست دوم داشته و حالا از بد روزگار به همین بساط ابتدای پاساژ

رسیده است. به قول خودش «من آیه یاس می‌خوانم، برو پیش مغازه دارها.» در پاساژ چرخ می‌زنم و از در خروجی به خیابان مهرناز در کنار پاساژ می‌روم. نباشد کتاب‌های قدیمی روی هم با کاغذهای زرد رنگ در ویترین چشمگیر است. مهدی آجرلو تعریف می‌کند بیشتر کتاب‌هایی که اینجا هستند، ۲۰۰ سال قدمت دارند. او از مشتری‌های خاص این کتاب‌ها می‌گوید و کاری خانوادگی که او سومین نسل از آن محسوب می‌شود. پدر مهدی آرام گوشه مغازه پشت میز می‌نشیند و بیبش را روشن می‌کند. بوی شیرین پیپ با بوی نم تلخ کتاب‌ها رایحهای دلپذیر و سرگیجه‌آور می‌سازد: «ما تقریباً ۴۰ سال است به صورت خانوادگی در این کار هستیم.»

عکس پیرمردی را بالای مغازه نشاندن می‌دهد که پدر بزرگ اوست. همین طور که بی‌حوصله حرف می‌زند، از دست پدر کتابی می‌گیرد و آن را باز می‌کند. نگاهی به کتاب می‌اندازم، چاپ سنگی است و آن طور که مهدی می‌گوید، تقریباً بیش از ۲۰۰ سال قدمت دارد و دستنویس است. او از کسادی بازار می‌گوید و تعصب خانوادگی که روی ادامه این شغل دارد: «همین امسال حدود ۲۰ کتابفروشی تعطیل شد. اینکه چرا من هنوز در این حوزه کار می‌کنم، دلیلش این است که ریشه و تخصصی دارم و چیزی یاد گرفته‌ایم که در این بازار مانده‌ایم. شاید ارتزاق ما هم از این نباشد ولی مانده‌ایم و کار می‌کنیم.» در راهروهای پاساژ با مردی افغانستانی برخورد می‌کنم که ساک بزرگی روی دوش دارد. تا چشم در چشم می‌شویم، می‌پرسد خریدار هستید؟ او تعریف می‌کند که برای اسباب‌کشی رفته بوده و صاحبخانه کتاب‌ها را به او داده تا بفروشد: «۸ جلد کتاب قطور است می‌دهم ۲۰۰ هزار تومان، ۲۰۰ هم می‌دهم، این مغازه‌دارها خریدار نیستند.» از کنارش که رد می‌شوم، داد می‌زند: «۱۵۰ بیا بردار» در طبقه اول چند مغازه تعطیل است و پاساژ تقریباً خالی از رفت و آمد مشتری است. وارد یکی از مغازه‌ها می‌شوم که پیرمردی انتهای آن پشت دیواری از کتاب نشسته است. همان ابتدا می‌گوید حوصله صحبت کردن ندارد اما خیلی روی موضع نمی‌ماند شاید به نظرش بد نمی‌آید کمی هم درد دل کند: «زمانی این پاساژ شلوغ بود. پیرمرد و جوان وزن و بیچه می‌آمدند خرید می‌کردند اما الان خیلی خلوت است. روزگاری برای نشستن پشت این میزهای چوبی که هنوز وسط پاساژ است، دعا بود.» او از دلخوشی کوچکش برای نشستن در مغازه می‌گوید، از ارتباط با همکاران قدیمی و همین چند کلمه حرفی که با مردم می‌زند: «واقعاً دلم نمی‌خواهد آخر عمر بروم پارک بنشینم. می‌دانم اگر روزی کار نکنم، می‌میرم.» او تعریف می‌کند که تمام زندگی‌اش در میدان ولیعصر (عج) و انقلاب گذشته و خاطرات آینه‌سورسی و چهارمین رئیس جمهور آمریکا یا به قول او مرد کجلی که پشت یک ماشین مغزپسته‌ای از این خیابان گذشت و پلیس‌ها روی پشت بام‌ها مراقب بودند و او روی چهارپایه تماشاچیش کرد. روزگاری که دانشجویا رویه‌روی دانشگاه تهران صف می‌کشیدند: «من در این خیابان تاریخ دیدم.» مرد اخمو حالا حرف‌هایش تمام نمی‌شود و انگار خودش برگی از کتاب‌های قدیمی است که می‌فروشد، یک داستان ناخوانده در کتابی رنگ و رو رفته.

سابق سودآور نیست، بیشتر دلپستگی و عشق است که اینجا نگه‌مان داشته است.» او ۱۵ سال است در این مغازه زندگی کرده است و خودش تعریف می‌کند که روزگاری کار فنی می‌کرده و شکست خورده و به واسطه علاقه‌ای که به کتاب و خواندن داشته، وارد این شغل شده است. «عکس بنزاید بگویید رفتم کردم، کارگر بردم اما درست کار نکرد، مجبور شدم خودم کتاب بیاورم پایین برای همین لغزندگی میره پیدا کردم و می‌کنند.» وسط فروشگاه دراز کشیده



کتابفروشی اعتیاد دارد. می‌رویم یک کتابخانه می‌خریم بعد روزنامه یا کتابی را برای اولین بار می‌بینیم که مثل پیدا کردن گنج است. این نه فقط منفعت مادی که ارزش معنوی هم دارد. هر کسی یک جوری وابستگی دارد. وابستگی ما هم به مراداتی است که بواسطه این کار با نویسنده و محقق و مورخ داریم. راستش این کار مثل سابق سودآور نیست، بیشتر دلپستگی و عشق است که اینجا نگه‌مان داشته است



روی قالیچه و به پاهایش نرمش می‌دهد. می‌نشینم روی صندلی گوشه مغازه و با خنده می‌گویم: «اولین بار است در این حالت از کسی مصاحبه می‌گیرم.» مرد میانسال همین طور که پاهایش را آرام بالا و پایین می‌کند چشمش را به سمت من می‌چرخاند و می‌گوید: «کتابخانه پیدا کردم، کارگر بردم اما درست کار نکرد، مجبور شدم خودم کتاب بیاورم پایین برای همین لغزندگی میره پیدا کردم و می‌کنند.»



یک سال و نیم است درد گرفتار کرده، از که از قدیمی‌های این پاساژ است، از کودکی می‌گوید که در شهرستان شیبستر مسئول کتابخانه مسجد شد و بعد از رفتن به سربازی و جنگ در خیابان انقلاب به دستفروشی کتاب پرداخت: «از سال ۷۰ اینجا هستم. این کاری است که بدم و خدا را شکر دوستان قدیمی می‌آیند و می‌روند. هر که می‌آید اینجا باسواد و با اندیشه است.» او که کتابخوان حرفه‌ای است، گاهی شعر می‌گوید و برای مجلات شهرستان هم مطلب می‌نویسد: «هر کسی نمی‌تواند در این کار دوام بیاورد، این شغل سخت و البته مقدسی است. همه نویسنده این کتاب‌ها دانشمند بوده‌اند و این اسمی هر لحظه به ما نگاه می‌کنند.» مرد چلوکبابی می‌خوریم، نباشد نان و پنیر و پنیر پیدا می‌شود. با هم می‌زیم زیر خنده و او به نرمش ادامه می‌دهد. صحافی انتهای طبقه دوم پاساژ مشغول برش و چسب‌کاری است. مغازه درهم برهم است و ادوات کار خاز گرفته اما استاد با لباس چهارخانه قرمز

۱۸